

هدف؛ مبارزه

برای ۲۷ دی ماه، سالگرد شهادت نواب صفوی

سید مجتبی نواب صفوی فرزند سید جواد میرلوحی، طلبه جوانی بود که نبوغ سیاسی استثنایی داشت و از لیاقت و شهامت بسیاری برخوردار بود. او همچنین، جذبه خاصی برای جلب هوادار در خود داشت. سال‌ها قبل از آن که طلبه شود، وقتی در رشته مکانیک در یک دبیرستان آلمانی تحصیل می‌کرد، تظاهراتی را بر ضد کشف حجاب سال ۱۳۱۹ شمسی به پا کرد وقتی هم در شرکت نفت به کار مشغول بود به‌خاطر یک ایرانی که از یک انگلیسی کتک‌خورده بود، شورش به پا کرد. او در این سال‌ها فقط ۱۷ سال داشت.

سید جوان که بعد برای تحصیل به حوزه نجف رفت، هم‌زمان برای تأمین زندگی‌اش کار می‌کرد. نواب، همان‌جا از فعالیت‌های مخالف دین فردی به نام کسروی و کتاب‌هایی که بر ضد اسلام و تشیع می‌نوشت، آگاه شد. او که همیشه به داشتن غیرت دینی و روحیه برخورد با منکرات و زشتی‌ها، شهرت داشت و بارها نسبت به موضوع بی‌حجابی و مشروب‌خواری واکنش نشان داده بود، به فکر مقابله با کسروی افتاد. او ابتدا سراغ خود کسروی رفت تا درباره عقاید باطلش با او بحث کند، اما گفت‌وگو با کسروی که خود را یک پیامبر جدید می‌دانست، فایده‌ای نداشت. شاید تنها فایده صحبت با او این بود که سید مجتبی مطمئن شد که کسروی از دین اسلام خارج و اصطلاحاً «مرتد» شده است. به همین دلیل نزد برخی از علمای بزرگ رفت و اجازه گرفت که با اعدام کسروی به فعالیت‌های او که آشکارا بر ضد دین بود پایان دهد. او به این کار اقدام هم کرد اما کسروی جان سالم به در برد.

نواب اما بی‌کار ننشست و گروهی را برای ایفای نقش انقلابی خود در صحنه سیاست آن روزگار تشکیل داد و رسماً با نام «فداییان اسلام» اعلامیه‌هایی را صادر کرد. چندی بعد یکی از فداییان



اسلام کسروی را به هلاکت رساند. رژیم پهلوی عده‌ای از فداییان را دستگیر کرد اما با اصرار برخی از علمای شهرهای مختلف که اعدام کسروی را درست می‌دانستند مجبور شد آن‌ها را آزاد کند؛ البته نواب قبل از این به سراغ علمای مشهد، همدان، کرمانشاه و نجف رفته و حمایت آن‌ها را جلب کرده بود. بعد از این، فداییان اسلام با رهبری سید مجتبی به فعالیت‌های سیاسی مذهبی خود ادامه دادند و روحیه انقلابی را به‌ویژه در طلاب علوم دینی قم و مشهد که در آن زمان از سیاست فاصله گرفته بودند، تقویت کردند. چیزی که ثمراتش در سال‌های بعد و در رخداد انقلاب اسلامی به‌روشنی خود را نشان داد.

فداییان اسلام و به‌ویژه نواب صفوی تقریباً نسبت به همه مسائل مهم روز موضع می‌گرفتند. از مسائل کلی چون بی‌حجابی و منکرات اجتماعی و مسئله فلسطین گرفته تا قضیه تشییع جنازه رضاشاه که با مخالفت آن‌ها روبه‌رو شد و... به هر جا هم که لازم بود سفر می‌کردند، سخنرانی می‌کردند و مطلب می‌نوشتند و در رساندن پیام خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند. حضور فعالانه این گروه کوچک موجی از احساس مسئولیت را در میان اقشار مختلف برمی‌انگیخت. فعالیت‌های آن‌ها نقش مهمی در پیروزی نهضت ملی کردن صنعت نفت داشت اما همه این‌ها فقط برای قدرت بخشیدن به اسلام و مسلمانان بود و نه هدف دیگری. در برهه‌های مختلف حتی در شرایطی که به دلیل مخالفت برخی جریان‌های مذهبی، دچار مشکلاتی می‌شدند امید و انگیزه خود را از دست نمی‌دادند و در فراز و نشیب‌ها با حفظ اصول اسلام، هدف خود را دنبال می‌کردند. گفته‌اند وقتی نواب صفوی از سفر مصر برگشت، شاه برایش پیام فرستاد که من نیابت تولیت آستان قدس (سرپرستی آستان مقدس امام رضا علیه السلام) را به شما می‌دهم مشروط به این که در سیاست

دخالت نکنید. نواب این مقام مهم را نپذیرفت و جواب فرستاد: تا زنده‌ام ساکت نمی‌نشینم!

نوع نگاه فداییان به اسلام، نگاهی فراگیر و جامع بود و اسلام را آیینی می‌دانستند که برای همه ابعاد زندگی انسان برنامه دارد. آن‌ها معتقد بودند باید بر اساس آموزه‌های اسلام، تمدن نوین اسلام را ساخت همان‌طور که در گذشته نیز نمونه‌ای از این تمدن در دنیا آوازه داشت. نواب در سخنرانی‌های خود به صراحت می‌گفت: ایرانیان اخلاق عالی و معارف بلند اسلام را از دست داده‌اند و عقل و هوششان را در برابر رُست‌ها و شهوات اروپایی‌ها باخته‌اند.

نواب صفوی در نامه‌ای به فرزندش نوشته است «فرزندم مهدی عزیز! صفحه دلت باید آینه‌ای باشد که حقایق قرآنی در آن منعکس گردیده و از آن به قلوب دیگران رسیده، محیط شما و اجتماع دور و نزدیک شما را منور کند. این قرآن و آن صفحه دل پاک شما، سلامی برای همیشه از دلم برایت و محبت خدا و محمد و آلش همیشه در دلت.»

با دستگیری و شهادت غیرمنتظره نواب صفوی و سه نفر دیگر از اعضای این گروه مبارز در ۲۷ دی‌ماه ۱۳۳۴ ظاهراً کار فداییان اسلام به آخر رسید اگرچه خاطره آن و پیام‌های آتشین رهبر جوان آن همیشه الهام‌بخش جهاد و مبارزه با طاغوت و جان‌فشانی در راه اسلام باقی ماند.



بردم تا شهیدان کنم

در یکی از همایش‌های بزرگ که با حضور سران کشورهای اسلامی و اندیشمندان مسلمان برگزار می‌شد، نواب صفوی پشت تریبون قرار گرفت و سخنرانی تندی به زبان عربی کرد. جلسه که تمام شد، نواب همراه ۷۰ نفر از سران کشورهای اسلامی برای بازدید از منطقه‌های اشغال شده قدس به مرز بیت‌المقدس رفتند. کنار مرز، نواب مسجد مخروبه‌ای را دید که داخل بخش اشغالی بیت‌المقدس بود. روی تخته‌سنگی ایستاد و گفت: آن مسجد مخروبه را می‌بینید، می‌خواهیم آن‌جا نماز بخوانیم، هر کس آماده شهادت است با ما همراه شود. سید راه افتاد و بقیه هم پشت سر او حرکت کردند. نواب با دستش سیم خاردارها را پایین کشید، سربازان اسرائیلی دست به اسلحه بردند، آماده شلیک شدند و با حیرت نگاه می‌کردند. سران دنیای اسلام به سید جوان اقتدا کردند و نواب، قامت بست. نواب صفوی کنار سیم‌خاردارهایی که بین اردن و اسرائیل کشیده شده بود، گفت: این ننگ‌آور نیست که جز با اجازه اسرائیل، ما مسلمانان نتوانیم قدم به خاک فلسطین بگذاریم؟ سوکارنو، رئیس‌جمهور وقت اندونزی، بعد از بازدید از نواب پرسید: چرا این کار را کردی؟ نزدیک بود همه را به کشتن بدهی! نواب گفت: بردم تا شهیدان کنم تا ملت‌های مسلمان با کشته شدن نمایندگان خود بیدار شوند. ●